چگونه باید قرآن را تفسیر کنیم؟

**تالیف:**

**شیخ محمد ناصر الدین آلبانی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | چگونه باید قرآن را تفسیر کنیم؟ |
| **تألیف:** | شیخ محمد ناصر الدین آلبانی |
| **مترجم:** |  |
| **موضوع:** | قرآن - تفسیر |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc436132880)

[مقدمۀ مترجم 1](#_Toc436132881)

[سوال 1 4](#_Toc436132882)

[سوال 2 6](#_Toc436132883)

[سؤال 3 9](#_Toc436132884)

[سؤال 4 14](#_Toc436132885)

[سوال 5 15](#_Toc436132886)

[سؤال 6 17](#_Toc436132887)

[سؤال 7 19](#_Toc436132888)

[سوال 8 23](#_Toc436132889)

مقدمۀ مترجم

رساله‌ای که اینک بعد از ترجمۀ آن به زبان فارسی در دست مشتاقان علوم قرآنی قرار می‌گیرد، عبارت است از مجموعه ‌سؤالاتی در مسایل قرآنی که بوسیله بهترین محدث و عالم ربانی زمان خود، محمد ناصر الدین البانی/ پاسخ داده شده‌اند و نام رساله‌ درحقیقت یکی از سؤالات عنوان شده است و آن هم این سؤال است؛ (كیف یجب علینا ان نفسر القرآن؟).

یعنی چگونه باید قرآن را تفسیر کنیم؟

چنانچه از نام و عنوان رساله معلوم است این رساله چگونگی و روش صحیح تفسیر قرآن را بیا نمی‌کند، نه آن تفسیری که اهل تأویل و رأی و اهل عقاید و مذاهب شاذ تفسیر می‌کنند و با تکلف و تاویل آیات قرآن را از مفهوم و مصداق خود تحریف کرده تا نظریات خلاف واقع خویش را با پشتیبانی آیات خدا تحمیل و تثبیت نمایند، بدون اینکه برای سبب نزول، احادیث تفسیری آراء و تفسیر اصحاب و تابعین حسابی باز کرده باشند، در حالی که برای اهل علم امری واضح است که بعضی از آیات قرآن بعضی دیگر را تفسیر می‌کنند چنانچه آیات متشابه بدون آیات محکم تفسیر نمی‌شود.

بدان امید که درجهت فهم صحیح قرآن طبق مقصود خداوند سبحان کوشا باشیم و آراء شخصی و مذهبی را ملاک حق و حقیقت قرار ندهیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

ان الحمدلله نحمده ونستعینه ونستغفره ونتوب الیه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له ومن یضلل فلا‌هادی له واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله.

اما بعد: رسالۀ «چگونه باید قرآن را تفسیر کنیم؟» همانطور که گفته شد در واقع سؤال‌هایی است که بر شیخ محمد ناصر/ ایراد و عرضه شده‌اند و ایشان به صورت ضبط شده بر نوار به این سؤالات پاسخ داده‌اند و پس از نقل و چاپ این مطلب بر روی کاغذ تقدیم شیخ شده و پس از خواندن آن با دست و خط خویش بر آن تعلیق نوشته‌اند.

و اینک مکتبۀ اسلامی بر آن شده است این رساله را منتشر نماید تا مورد استفادۀ عموم قرار گیرد و علم و دانش شیخ انتشار یافته و ایشان نیز از اجر اخرویش بهره‌مند شود، این رساله علی رغم حجم کوچکش سود و فائدۀ بزرگی دربر دارد و برای همه امت اسلامی مفید است. چون در این رساله «اصول و قواعدی را توضیح داده و بیان نموده، که هرگاه بخواهیم قرآن را با روش صحیح و مورد رضای خداوند و آن طوریکه خداوند بر زبان رسولش تشریع نموده و بهترین افراد این امت بعد از رسول گرامی نیز از او پیروی کردند، تفسیر نماییم, باید این اصول و قواعد همواره مد نظرمان باشد.

همچنین در این رساله مختصر شامل قواعد کلی می‌باشد که برای هر مسلمانی که می‌خواهد از فرقۀ ناجیه باشد با اهمیت است و این‌ها قواعدی هستند که باید هر مسلمانی به آنها متمسک باشد و عمل نماید تا او را به راه صحیح راهنمایی نماید، مثل قاعدۀ: (كلما احییت بدعه امیتت سنه) یعنی: هرگاه بدعتی زنده شود سنتی می‌میرد.

و همچنین قواعد نورانی دیگری که خداوند برای شیخ نمایاندهاست و به او توفیق استخراج و فهم این قواعد را داده است, در حقیقت شیخ دارای علم واسع و معرفت به شریعت اسلام و به سنت رسول الله ج بوده است و مصداق سخن پروردگارمان است آنگاه که فرمود:﴿يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖۚ﴾ [المجادلة: 11].

«خداوند اهل علم از مؤمنین را درجات عالی و مقامی بالا عطا می‌کند».

خداوند رحمت خود را بر شیخ ارزانی بخشد و به او پاداش و خیر جزیل عطا فرماید و به کسانی که در راه نشر علم و دانش محمد ناصر الدین قیام می‌کنند و سود می‌رسانند به هر مسلمانی که از آن مطلع می‌شود (در 4 ذی الحجه 1420 ه‍.ق.).

سوال 1

استاد گرامی! در کتاب کوچکی حدیثی را خوانده‌ام که می‌گوید: «خذ من القرآن ما شئت لما شئت» یعنی «از قرآن هر چقدر می‌خواهی برگیر برای هرچه می‌خواهی» آیا این حدیث صحیح است؟ خواهشمندم بفرمایید.

جواب: متاسفانه این حدیث که بر سر زبان بعضی از مردم افتاده است، از جمله احادیثی است که در سنت اصلی ندارد، لذا روایت این حدیث و نسبت دادن آن به پیامبر گرامی ج جایز نیست.

همچنین ای مفهوم گسترده و شامل نه تنها درست نیست بلکه اصولا در شریعت اسلام چنین چیزی وجود ندارد که «از قرآن هر چقدر می‌خواهید برگیر برای هرچه می‌خواهید» مثلاً من در کنج خانه بنشینم و هیچ کاری در کارگاه و محل شغلم انجام ندهم و از خدا بخواهم که روزی من را از آسمان فرو فرستد، چون من از قرآن این را برمی‌گیرم! چه کسی چنین می‌گوید؟! این سخن باطلی است و شاید ساختۀ این صوفی‌های تنبل باشد که به نشستن در جایی بنام خانقاه = «تکیه رباط» عادت کرده‌اند و در آنجا می‌آیند و منتظرند که رزق خدا از سوی مردم به آنها برسد، در حالی که معلوم است این روش طبیعت مسلمان نیست، چون پیامبر ج مسلمین را بر علو همت و عزت نفس تشویق کرده است و می‌فرماید: «الید العلیا خیر من الید السفلی فالید العلیا هی المنفقه والید السفلی هی السائله» [بخاری 1429، مسلم 1033] یعنی دست بالا بهتر از دست پایین است، دست بالا دست نیکوکار است و دست پایین دست گدا است. به این مناسبت دوست دارم یکی از داستان‌هایی را که دربارۀ پارسایان صوفیه خوانده‌ام بطور خلاصه بازگو نمایم، که داستان‌هایشان عجیب و فراوانند – به گمان آنها می‌پندارند که یکی از آن پارسایان بدون توشه راه گردشگری در روی زمین را در پیش گرفت، تا اینکه کارش به جایی رسید که نزدیک بود از گرسنگی جان دهد، در آن موقع از دور یک آبادی ظاهر شد سپس به سوی آبادی به راه افتاد آن روز جمعه بود و او به گمان خویش بر خدا توکل کرده بود و لذا بخاطر اینکه توکلش ناقص نشود خود را نزد جمعیت حاضر در مسجد آشکار نساخت بلکه در زیر منبر خود را پنهان کرد تا کسی به وجود او پی نبرد، اما با خود می‌گفت شاید کسی مرا حس کرده باشد، همچنان خطیب به خطبۀ خود ادامه می‌داد و مردم دسته دسته و یکی یکی از مسجد خارج شدند و دیگر آن مرد فکر کرد که شاید مسجد خالی شود و در مسجد هم قفل شود و دیگر بدون خوراک تنها بماند، ناچار سرفه‌هایی کرد تا وجود خود را بر حاضرین آشکار نماید سپس به سویش التفات نمودند و دیدند که از گرسنگی و تشنگی گویی فقط استخوان است و در این حال برای نجاتش شتافتند، از او پرسیدند ای مرد! تو کیستی؟

گفت: من زاهدم و بر خدا توکل کرده‌ام.

گفتند: چگونه می‌گویی بر خدا توکل کرده‌ام در حالیکه نزدیک بود بمیری، اگر بر خدا توکل کرده بودی گدایی نمی‌کردی، و مردم را با سرفه آگاه نمی‌ساختی تا اینکه بر اثر گناهت می‌مردی! این مثالی بود که مثال این حدیث به آن سر می‌کشد هرچه می‌خواهی «از قرآن برگیر برای هر کاری که می‌خواهی» و خلاصه این حدیث اصل ندارد.

سوال 2

استاد گرامی! قرآنی‌ها می‌گویند خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَكُلَّ شَيۡءٖ فَصَّلۡنَٰهُ تَفۡصِيلٗا ١٢﴾ [الإسراء: 12].

«همه چیز را کاملاً شرح و تفصیل داده‌ایم».

﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ﴾ [الأنعام: 38].

«هیچ چیز را در «کتاب» فروگذار نکرده‌ایم».

و پیامبر ج می‌فرماید: «ان هذا القرآن طرفه بید الله وطرفه با یدیكم فتمسكوا به فانكم لن تضلوا ولن تهلكوا بعده ابدا»[[1]](#footnote-1) یعنی: این قرآن یک طرفش بدست خدا و طرف دیگرش بدست شماست، پس به آن تمسک نماید که دیگر بعد از آن هلاک و گمراه نمی‌شوید، از جنابعالی خواهشمندیم توضیح فرمائید:

جواب: اما آیۀ ﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ﴾ در این آیه مقصود از کتاب، لوح المحفوظ است و مقصود قرآن نیست.

و اما آیۀ ﴿وَكُلَّ شَيۡءٖ فَصَّلۡنَٰهُ تَفۡصِيلٗا ١٢﴾ هرگاه توضیحات قبلی را به قرآن ضمیمه کنیم در این هنگام کافی است که بگویم خداوند عزوجل همه چیز را بطور کامل شرح و تفصیل نموده است ولی با ضمیمه‌ای دیگر، چون می‌دانیم که تفصیل و شرح و توضیح گاهی کوتاه و اجمالی است با وضع قواعد عامه که جزئیات بی‌شماری در زیر این قواعد وارد می‌شوند. شارع حکیم برای این جزئیات فراوان قواعدی معروف قرار داده و بدین صورت معنی آیه کریمه معلوم است، و همچنین شرح و تفصیل گاهی توضیحی است و این معنی از آیه فوق مفهوم است، چنانچه پیامبر ج می‌فرماید: «ما تركت شیئا مما امركم الله به الا امرتكم به ولا تركت شیئا مما نهاكم الله عنه الا وقد نهیتكم عنه»[[2]](#footnote-2) یعنی: هر امری که از سوی خداوند به شما شده است به شما تبلیغ کرده‌ام و هر چیزی را که خدا شما را از آن نهی کرده است من نیز شما را از آن بازداشتم.

بنابراین تفصیل یکبار با قرار دادن قواعد کلی است که جزئیات فراوانی تحت آن واقع می‌شوند، و بار دیگر با تفصیل و مشروح ساختن یکایک عبادات و احکام می‌باشد بطوریکه [برای شناخت احکام مختلف] نیازی به رجوع به قاعده‌ای از آن قواعد عامه نیست.

از جملۀ این قواعدی که فروعیات بسیار داخل آن می‌شود و بیانگر عظمت و گسترش دایرۀ تشریع اسلام است این فرموده‌های رسول الله ج است که بعنوان مثال می‌آورم: «لا ضرر ولا ضرار في الاسلام»[[3]](#footnote-3) یعنی: در اسلام ضرر و زیان به خود و به دیگران رسانیدن جایز و مجاز نیست، و نیز می‌فرماید: «كل مسكر خمر وكل خمر حرام»[[4]](#footnote-4) هر چیزی مست ‌کننده باشد خمر است و هر خمری حرام است.

و همچنین می‌فرماید: «كل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار»[[5]](#footnote-5) هر بدعتی (پدیده‌ای که در دین وجود نداشته و بعداً ساخته شده و بدین نسبت داده شده) گمراهی است و هر گمراهی سبب گرفتاری در آتش است. این قواعد و کلیات هیچ چیز مربوط به زیان رساندن به خود و دیگران را در حدیث اول بی‌جواب نگذاشته است و در حدیث دوم هر چیزی را که متعلق به مواد الکلی باشد و از انگور گرفته شده باشد – همچنانکه مشهور است – یا از ذرت یا از ماده‌ای از مواد دیگر، و مادامی که موجب مستی شود حرام است.

و در حدیث سوم احکام بدعت یا اینکه چیزهای پیدا شده در دین بی‌شمار و غیر قابل حصر هستند ولی در این حدیث کوتاه روشن است و با صراحت می‌فرماید: «هر بدعتی گمراهی و انحراف از دین است و هر گمراهی موجب آتش است» این تفصیل بود اما بوسیله قواعد.

اما احکامی که می‌شناسید اغلب در سنت یکی یکی تفصیل داده شده‌اند و مذکور هستند، و گاهی بعضی از احکام در قرآن بطور کامل شرح و تفصیل یافته‌اند مثل احکام ارث، اما حدیثی را که در [سؤالت ذکر کردی] حدیثی صحیح است و عمل و تمسک به آن برای ما ممکن و میسر است چنانچه در حدیث دیگری می‌فرماید: «تركت فیكم امرین لن تضلوا ما تمسكتم بهما، كتاب الله وسنه رسوله»[[6]](#footnote-6) یعنی در میان شما دو چیز را بعد از خود قرار داده‌ام و تا وقتی که به آنها چنگ زده اید گمراه نمی‌شوید.

و چنگ زدن به ریسمان الهی که در دست ما است عمل کردن به سنت است که مفسر قرآن کریم است.

سؤال 3

در اینجا کسانی هستند که می‌گویند هر حدیثی با آیه‌ای از قرآن تعارض داشته باشد، این حدیث مردود است هر چند که این حدیث دارای درجۀ صحیح باشد و بعنوان مثال این حدیث را می‌آورند که می‌فرماید: «ان المیت لیعذب ببكاء اهله علیه»[[7]](#footnote-7) یعنی: شخص مرده بر اثر گریۀ اهلش بر او تعذیب می‌شود.

و در رد این حدیث به فرمودۀ عائشهل دلیل می‌آورند که ایشان نیز این حدیث را به این آیه رد کرده: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ﴾ [فاطر: 18].

«هیچ کسی بر گناه دیگران محاسبه نمی‌شود، سؤال این است که چگونه گفتۀ این‌ها رد می‌شود».

جواب: رد این حدیث از جمله مشکلات رد حدیث به قرآن است و این دلیل است بر انحراف این خط‌مشی، اما پاسخ دربارۀ این حدیث و خصوصاً کسانی که به حدیث عائشه دلیل می‌آورند این است، اول از ناحیۀ حدیثی که قطعاً از ناحیۀ حدیثی هیچ راهی برای رد این حدیث وجود ندارد، به دو سبب: اول اینکه این حدیث با سند صحیح از ابن عمرس روایت شده است.

دوم اینکه ابن عمر در روایت این حدیث تنها نیست، بلکه عمر بن خطاب هم تابع او است، و عمر بن خطاب و پسرش هم در این روایت تنها نیستند و قطعاً مغیرۀ بن شعبه هم تابع آنها است، و حالا به یاد می‌آورم که روایت این حدیث از هر سه نفر در صحیح مسلم و بخاری آمده است، و چنانچه کسی به تحقیق ویژه‌ای دربارۀ این حدیث بپردازد، راه‌های دیگری برای روایت این حدیث خواهد یافت، و هر سه حدیث سند صحیح دارند و به مجرد ادعای تعارض آن با قرآن نمی‌توان آن را رد کرد.

دوم اگر از ناحیۀ تفسیری حدیث را بررسی کنیم، علما این حدیث را به دو صورت تفسیر کرده‌اند.

صورت اول از تفسیر علما برای این حدیث این است که این حدیث منطبق بر مرده‌ایست که در قید حیاتش می‌دانست بعد از مرگش اهل و عیالش مرتکب خلافات شرعی می‌شوند ولی آنها را نصیحت نکند و وصیت نکند که برایش گریه نکنند چون گریه موجب عذاب او خواهد بود.

و «ال» تعریف در لفظ «المیت» در این حدیث برای استغراق و شمول نیست یعنی معنی حدیث این نیست که تمام مرده‌ها بر اثر گریۀ اهل و عیالشان معذب می‌شوند. و «ال» برای تعریف عهد است یعنی مرده‌ای که آنها را نصیحت نکرده که بعد از وفاتش مرتکب خلافات شرعی نشوند ولی کسی که به این نصیحت واجب و آن وصیت شرعی اقدام نموده باشد که بر او نیاحت نکنند و خصوصاً منکرهایی را که در این زمان انجام می‌دهند چنین افرادی با گریۀ اهل خود معذب نیستند و اگر وظیفه را انجام ندادند اذیت می‌شوند، این تفصیل و شرحی است که باید از تفسیر اول بفهمیم که از علمای معروف و مشهوری همچون نووی/ و غیره نقل شده است و با این توضیح روشن شد که این حدیث با آیۀ ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ﴾ هیچ تعارضی ندارد، در صورتی که «ال» تعریف در «المیت» معنی استغراق و شمول می‌داد یعنی هر مرده‌ای تعذیب می‌شود، در آن موقع معنی حدیث مشکل شده و با آیۀ کریمه معارض می‌بود اما با معنایی که ذک رشد هیچ تعارض و اشکالی ندارد، چون کسی که معذب است تنها بر اثر قیام نکردن به وظیفه نصیحت و وصیت است. اینصورت اول از تفسیر حدیث بود که تعارض را برطرف می‌سازد، اما صورت دوم از تفسیر حدیث!

مطلب دوم را شیخ ابو العباس/ در بعضی از تالیفاتش ذکر کرده است که عذاب در اینجا منظور عذاب در قبر نیست یا عذاب آخرت نیست بلکه معنی غم و‌اندوه است، یعنی مرده وقتی که بشنود اهلش بر او گریه کنند متاسف و غمگین می‌شود، شیخ ابو العباس این را گفته است و در صورتی که این صحیح باشد شبهه را بر طرف می‌کند، اما من می‌گویم این تفسیر با دو حقیقت تعارض دارد و لذا جز بر تفسیر اول نمی‌توانیم اعتماد کنیم.

حقیقت اول: که در حدیث مغیرۀ بن شعبه که قبلاً به آن اشاره شد «زیاده» ای است که بیانگر آن است که عذاب در حدیث بمعنی غم و‌اندوه نیست بلکه بمعنی عذابی است که از کلمۀ عذاب متبادر است یعنی عذاب در آتش، مگر خداوند تبارک و تعالی او را مورد عفو و بخشش قرار دهد چنانچه به صراحت در این آیه آمده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ﴾ یعنی: قطعاً خداوند گناه شرک را نمی‌بخشد و از هر گناه دیگری بجز شرک از هرکسی که بخواهد، می‌گذرد. بنابراین روایت مغیره که می‌فرماید: «ان المیت لیعذب ببكاء اهله یوم القیامه**»** با صراحت می‌گوید مرده به سبب گریه و نیاحت اهلش روز قیامت تعذیب می‌شود و این عذاب در قبر نیست، و این همان عذابی است که ابو العباس آن را به آزار و‌اندوه تفسیر کرده است.

حقیقت دیگر این است که شخص مرده از آنچه اطرافش می‌گذرد بی‌آگاه است – فرقی نمی‌کند خوب باشد یا بد – چنانچه ادلۀ کتاب و سنت بیانگر این است، مگر در بعضی مناسبات که ذکر آن در برخی احادیث آمده است، یا مثل قاعده‌ای برای هر مرده‌ای یا برای برخی از مرده‌ها آنجا که خداوند بعضی چیزها را به آنها می‌شنواند که از آنها ناراحت می‌شود، دربارۀ حقیقت اول که گفتیم عذاب مذکور در حدیث به معنی غم و غصه نیست حدیثی است که بخاری در صحیح خود روایت کرده به روایت انس بن مالکس گفت: «قال رسول الله ج ان العبد اذا وضع في قبره وتولی عنه اصحابه – حتی اذا سمع قرع نعالهم – اتاه ملكان»[[8]](#footnote-8) یعنی: هرگاه مرده در قبرش قرار گرفت و اطرافیانش او را تنها گذاشتند – بطوریکه حتی صدای پای ایشان را می‌شنود – دو فرشته نزد او می‌آیند، در این حدیث با شنیدن ویژه‌ای در هنگام دفن مرده اثبات شده است و وقتی مردم از دفن و خاکسپاری مرده برمی‌گردند، یعنی وقتی که ملائکه او را نشاندند روحش باز می‌گردد و در این حالت صدای پای همراهانش را احساس می‌کند، بنابراین معنی حدیث این نیست که این مرده و تمام مردگان برای همیشه تا روز قیامت هرگاه عابر و رهگذری کنارش رد شد روح به جسمش بازگردد و صدای پای آنها را بشنود! خیر، این تنها وضعیت خاص و شنیدن ویژه‌ای است، چون در آن حال روح مرده برمی‌گردد، در این موقع اگر تفسیر ابوالعباس را بپذیریم دایره احساس مرده را به آنچه در اطرافش می‌گذرد گسترش داده‌ایم چه قبل از قرار گرفتن در قبرش و چه بعد از دفن، و معنی آن این است که گریه زندگان را بر خود می‌شنود و این نیازمند نص (کتاب یا سنت) است و چنین نصی اولا وجود ندارد، دوم اینکه برخی از نصوص کتاب و سنت بیانگر آن است که مردگان نمی‌توانند بشنوند و این بحثی طولانی است اما در این‌باره تنها یک حدیث را ذکر می‌کنم و به پاسخ این سؤال خاتمه می‌دهم، و این حدیث فرمودۀ رسول الله ج است که می‌فرماید: «ان لله ملائكة سیاحین في الارض یبلغون عن امتی السلام»[[9]](#footnote-9) یعنی: خداوند ملائکه‌هایی در روی زمین دارد که در زمین می‌گردند و سلام امتم را به من می‌رسانند.

«سیاحین» یعنی در اطراف مجالس دور می‌زنند؛ هرگاه مسلمانی بر پیامبر ج صلوات می‌فرستد، در آنجا ملائکه موکل این سلام را از آن مسلمان به پیامبر ج می‌رسانند، پس اگر مرده‌ها می‌شنوند از همه برتر و مستحق‌تر برای شنیدن پیامبر ما است چون خداوند به او ویژگی‌ها و خصایصی بخشیده که بر تمام پیامبران و مرسلین و جهانیان فضیلت و برتری دارد، اگر یکی از مردگان توانایی شنیدن داشت آن یک نفر پیامبر ج می‌بود، واگر رسول الله ج چیزی می‌شنید حتماً صلوات امتش را می‌شنید.

و از اینجا خطا – بلکه گمراهی – کسانی را می‌فهمید که تقاضا و طلب فریادرسی را نه تنها از پیامبر ج بلکه از کسانی پایین‌تر از او می‌کنند، چون اگر از پیامبر تقاضای کمک و مدد و فریادرسی کنند صدایشان را نمی‌شنود چنانچه قرآن به صراحت می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ﴾ [الأعراف: 194].

«همانا کسانی را که می‌خوانید غیر از خدا، بندگانی مثل شما هستند». و می‌فرماید: ﴿تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ﴾ [فاطر: 14].

«اگر شما آنان را فراخوانید آنان فراخواندن شما را نمی‌شنوند» بنابراین مردگان بعد از مرگ نمی‌شنوند، مگر آنچه در قضیه‌ای خاص چنانچه قبلاً ذکر کردم، در نصوص کتاب و سنت دربارۀ شنیدن صدای پای مردم آمده است، با این توضیح به پاسخ این سؤال پایان می‌دهم.

سؤال 4

هرگاه ضبط روشن باشد و قرآن را تلاوت کند ولی شنوندگان بر اثر اشتغال آن را نمی‌شنوند و گوش فرا نمی‌دهند، حکم این نشنیدن چیست؟ و آیا کسی که ضبط را روشن کرده گناهکار است یا کسانی که حاضراند؟

جواب: پاسخ به جواب این قضیه بسته به نوع مجلسی است که قرآن در آنجا از ضبط پخش می‌شود، اگر مجلس مجلس علم و ذکر تلاوت قرآن باشد، - در این حال شنیدن و گوش فرا دادن کامل واجب است و کسی که گوش فرا ندهد گنه‌کار است مخالف فرمودۀ خداوند است که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ٢٠٤﴾ [الأعراف: 204].

«هرگاه قرآن خوانده شد به آن گوش دهید و ساکت باشید تا شاید مورد رحمت خداوند قرار گیرید، اما اگر مجلس دانش و ذکر و تلاوت نباشد و تنها یک مجلس عادی باشد مثل اینکه انسان در خانه کار کند، یا تدریس کند یا مطالعه کند در این حال روشن کردن وسیلۀ صوتی جایز نیست و جایز نیست صدای آن را بلند کند بطوری که کسان دیگر که در خانه یا مجلس هستند صدای قرآن را بشنوند، چون دیگران در این حال مکلف و موظف به شنیدن و سکوت نیستند، چون برای این کار ننشسته‌اند، بلکه مسئول این کار کسی است که صدای آلت صوتی را بلند می‌کند که دیگران صدایش را بشنوند، چون او است که مردم را دچار مشکل می‌کند و شنیدن قرآن را بر آنها تحمیل می کند در حالتی که آمادگی آن شنیدن را ندارند».

نزدیکترین مثال بر این مسئله این است: یکی از ما از راهی عبور می‌کند صدای روغن فروش و فلافل فروش و نوار فروش را می‌شنود، و کسی که این نوارهای ضبط شده را می‌فروشد آنها را صوت داده بطوریکه صدای قرآن گوش همه را پر کرده و هر جا که بروی این صدا را می‌شنوید، آیا هرکسی که بر این راه‌ها عبور کند مکلف است برای این قرآن سکوت نماید که در غیر جای خود تلاوت می‌شود؟! نه، بلکه تنها کسی که مردم را دچار این دشواری کرده و صوت قرآن را به آنها شوانده است یا برای تجارت و برای جلب توجه مردم و چیزهایی از این نوع از دیگر مصالح مادی، بنابراین از یک طرف آنها قرآن از مزامیر (جمع مزمار) قرار داده‌اند – چنانچه در بعضی احادیث آمده است[[10]](#footnote-10) و از سوی دیگر آیات خدا را باب‌های ناچیز و کم می‌فروشند به اسلوب و روشی غیر از اسلوب یهود و نصارا، آنهایی که خداوند عزوجل در حق آنها می‌فرماید: ﴿ٱشۡتَرَوۡاْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ ثَمَنٗا قَلِيلٗا﴾ [التوبة: 9].

«آیات قرآن را باب‌های کم می‌فروشند».

سوال 5

خداوند عزوجل دربارۀ خودش می‌فرماید: ﴿وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ٥٤﴾ [آل عمران: 54].

«کافران مکر و حیله می‌کنند و خداوند هم مکرشان را بر خودشان برمی‌گرداند و خداوند بهترین مکرکنندگان است»، گاهی عقل بعضی از مردم از فهم ظاهر این آیه در تنگنا قرار می‌گیرد و نیازی هم به تاویل نداریم، پس چگونه می‌شود خداوند خیر الماکرین باشد؟!.

جواب: مساله به فضل خدا آسان است؛ چون ما می‌توانیم بدانیم که مکر و حیله – از جهت اینکه مکر است – همیشه به بدی وصف نمی‌شود چنانچه به خوب و نیکی هم وصف نمی‌شود. بسیاری از کفار به مسلمان حیله می‌کنند ولی مسلمان هشیار است و در برابر مکر دشمن کافر خود در غفلت و بی‌خبری نیست، و برخلاف مکرش با او معامله می‌کند، بطوریکه نتیجه آن می‌شود که این مسلمان با مکر زیبا و خوب خود بر مکر دشمن کافر مکار فایق می‌آید و او را شکست می‌دهد، بنابراین آیا به این مسلمان که حیلۀ کافر را به او برمی‌گرداند می‌توان گفت او مرتکب امر نامشروعی شده است؟ خیر کسی چنین نمی‌گوید، و این حقیقت را به سادگی می‌توان از فرمودۀ رسول الله ج فهمید که می‌فرماید: «الحرب خدعة»[[11]](#footnote-11) یعنی جنگ حیله است، پس آنچه دربارۀ خدعه گفته شود دربارۀ مکر هم تماماً گفته می‌شود و خدعه و فریب مسلمان نسبت به مسلمان حرام است، ولی خدعۀ مسلمان نسبت به کافر دشمن خدا و دشمن رسول خدا حرام نیست بلکه واجب است همچنین مکر و حیلۀ مسلمان به کافری که می‌خواهد به او مکر کند – بطوریکه این مسلمان مکر این کافر را باطل کند – این مکر زیبا و پسندیده است، و این انسان است و آن هم انسان است.

بنابراین نسبت به پروردگار قادر و حکیم و علیم جهانیان چه می‌گوییم؟ اینکه خداوند مکر و حیلۀ تمام حیله‌گران را باطل می‌کند. به همین علت است که می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ٥٤﴾ بنابراین وقتی که خداوند عزوجل خود را به این صفت وصف می‌کند، ما متوجه این نکته می‌شویم «مکر» حتی از بشر هم دائماً مذموم و ناپسند نیست چون می‌فرماید: ﴿خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ٥٤﴾ یعنی بهترین مکرکننده‌ها، پس اینکه مکرکننده خوب و مکرکنندۀ بد وجود دارد و کسی که به صورت خوب مکر کند مذموم نیست، و خداوند عزوجل چنانچه فرمود بهترین مکر کننده است، و بطور اختصار می‌گویم: هرچه به قلب تو خطور کند خداوند به خلاف آن است پس هرگاه انسان از خدا تصور وخیالی داشته باشد که شایستۀ مقام خدا نباشد، حتماً باید بداند که در فکرش اشتباه کرده، و این آیه در مقام مدح خداوند است و چیزی که نسبت دادنش به خداوند تبارک و تعالی جایز نباشد مدح در آن نیست.

سؤال 6

چگونه میان این دو آیه جمع ببندیم: ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ﴾ [آل عمران: 85].

«هرکسی غیر اسلام دین دیگری برگزیند از وی پذیرفته نخواهد شد و او در قیامت از خاسرین و زیانکاران است».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ‌هادُواْ وَٱلصَّٰبِ‍ُٔونَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٩﴾ [المائدة: 69].

«همانا کسانی که ایمان آورده‌اند و آنهایی که یهودی و صابئی و نصاری هرکسی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشد و کارهای نیکو انجام دهد، ترس و نگرانی بر آنها نیست و غمگین نمی‌شوند».

[سؤال بر این است که چگونه آیۀ اول می‌فرماید: هرکسی بجز اسلام دین دیگری برگزیند از او پذیرفته نیست، و در آیۀ بعدی خداوند یهودی و صابئی و نصرانی را به شرط ایمان و عمل صالح به امن و آرامش در قیامت وعده داده است؟]

جواب: میان این دو آیه چنانچه سؤال وانمود می‌کند هیچ مخالفت و تضادی وجود ندارد چون در آیۀ اول که می‌فرماید هرکسی بجز اسلام دین دیگری را برگزیند از او پذیرفته نیست، مقصود اینست که بعد از ابلاغ دعوت دین اسلام به اقوامی که در آیۀ دوم وصف شده‌اند به اینکه بر آنها ترس و غصه‌ای نیست، و از جمله این اقوام صابئی را ذکر نموده است، و وقتی صابئی ذکر می‌شود اینطور به ذهن خطور می‌کند که منظور از آنها ستاره‌پرست‌ها هستند، اما در حقیقت هر قومی که در شرک گرفتار شده‌اند ابتدا اهل توحید بوده‌اند، پس صابئی‌ها نیز ابتدا موحد بوده‌اند سپس شرک و ستاره‌پرستی بر آنها چیره شده و آنهایی که در این آیه ذکر شده‌اند مؤمنین موحد بوده‌اند، بنابراین این‌ها قبل از آمدن دین اسلام مثل یهود و نصاری بوده‌اند و یهود و نصاری هم همراه صابئه ذکر شده‌اند. پس صابئی‌ها که در زمان خود متمسک به دینشان بوده‌اند، از جمله کسانی هستند که ﴿لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾ ولی بعد از اینکه خداوند محمد ج را به دین اسلام مبعوث فرمود و دین اسلام به آن مردم ازجمله یهود و نصاری و صابئی ابلاغ شد، دیگر بجز اسلام از آنها پذیرفته نیست.

بنابراین فرمودۀ خداوند که می‌فرماید: ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا...﴾ یعنی هرکسی بعد از آمدن دین اسلام بر زبان رسول الله ج و تبلیغ این دین به آنها، دیگر هیچ دینی بجز اسلام از کسی قبول نمی‌شود.

ولی کسانی که قبل از بعثت رسول ج بوداه‌اند یا کسانی که امروز بر روی زمین زندگی می‌کنند و دین اسلام به آنها تبلیغ نشده است، یا دین اسلام به آنها رسیده ولی به صورت تحریف شده به آنها تبلیغ شده است، چنانچه دربرخی مناسبت‌ها دربارۀ قادیانی‌ها ذکر کرده‌ام، مثلاً کسانی که امروز در اروپا و امریکا منتشر شده و دعوت به اسلام می‌کنند، اما این اسلامی که به سوی آن دعوت می‌کنند چیزی از اسلام ندارد چون آنها دربارۀ آمدن پیامبرانی دیگر بعد از خاتم انبیا محمد ج سخن می‌گویند، و این اقوام، از اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها که به اسلام قادیانی دعوت می‌کنند و اسلام حق به آنها ابلاغ نشده است دوقسمت هستند:

قسمتی از آنها بردین قبلی هستند و به آن متمسک هستند پس آیۀ ﴿لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾ به آنها حمل می‌شود، و قسم دیگر از این دین منحرف شده‌اند، چنانچه حال بسیاری از مسلمین امروز این است، بنابراین بر آنها اتمام حجت شده است.

اما کسی که بطور مطلق دین اسلام به او تبلیغ نشده باشد، چه بعد از اسلام و چه قبل از اسلام با این‌ها در قیامت معاملۀ ویژه‌ای خواهد شد و آن بدین صورت است که خداوند فرستاده‌ای را به سوی آنها می‌فرستد که آنها را بیازماید، چنانچه مردم در حیات دنیا امتحان می‌شوند، پس هرکسی آن فرستاده را در عرصۀ قیامت استجابت نمود و از وی اطاعت نمود، به بهشت می‌رود و کسی که عصیان و نافرمانی نماید وارد آتش می‌گردد.[[12]](#footnote-12)

سؤال 7

خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَجَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً أَن يَفۡقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٗاۚ﴾[الأنعام: 25].

«آیه از اول اینست: بعضی هستند (بهنگام تلاوت) به تو گوش فرا می‌دهند (ولی نه برای فهمیدن و هدایت، بلکه برای طعنه زدن و ریشخند کردن آن, بدین سبب آنها را از فایدۀ عقل و گوش محروم کرده و گویی که) ما بر دل‌هایشان پرده افکنده‌ایم تا قرآن را نفهمند و در گوش‌های‌شان کری قرار داده‌ایم تا (ندای آسمانی قرآن را نشنوند...)» بعضی افراد هستند که می‌گویند از این آیه بوی جبر می‌آید، نظر شما در این‌باره چیست؟

پاسخ این است: قرار دادن مانع فهم و شنیدن تکوینی و قدری است ناگزیریم معنی (ارادۀ الهیه) را شرح دهیم: ارادۀ الهی دو نوع است: ارادۀ تشریعی و ارادۀ تکوینی.

ارادۀ تشریعی هر چیزی است که خداوند عزوجل برای بندگانش بعنوان دین قرار داده و برای انجام دادنش تشویق فرموده است مانند انواع طاعات و عبادات با احکام گوناگون آنها از فرض و مستحب و... پس این طاعات و عبادات را خداوند تبارک و تعالی خواسته است و دوست دارد.

اما ارادۀ تکوینی چیزهایی است که خداوند آنها را تشریع نکرده است ولی آن را تقدیر کرده است و این اراده را به این علت «ارادۀ تکوینی» می‌گویند زیرا از این آیه گرفته شده است که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٨٢﴾ [یس: 82].

«هرگاه خدا چیزی را بخواهد که بشود کار او تنها این است که خطاب به آن بگوید، بشو و آن هم می‌شود».

پس ﴿شَيۡ‍ًٔا﴾ در آیه فوق اسم نکره است و شامل همه چیز می‌شود چه اطاعت خدا باشد و چه معصیت و این‌هم تنها فرمودۀ خدا است که می‌فرماید: ﴿كُن﴾ یعنی بشو، یعنی به مشیئت و قضا و قدر اوست، و هرگاه این ارادۀ تکوینی را شناختیم و آن هم اینکه شامل همه چیز است هم طاعت و هم معصیت، ناگزیر باید به موضوع (قضا و قدر) برگردیم، چون فرموده خداوند عزوجل: ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٨٢﴾ معنایش این است آنچه را به او گفته است «بشو» آن را امری قدر شده قرار داده و باید حتماً بوجود آید، پس همه چیز نزد خداوند عزوجل به قدر است و این قدر هم شامل خیراست و هم شر. اما در مورد آنچه به ما دوگروه انسان و جن بستگی دارد، مکلف و مامور هستیم که به اعمالی که انجام می‌دهیم نگاه کنیم وببینیم که آیا در حوضه اراده و اختیار ما است یا بر خلاف میل و خواست ما است، و نوع دوم طاعت و معصیت به آن تعلق نمی‌گیرد و عاقبت آن دوزخ و بهشت نیست، و تنها نوع اول است که به خواست و اختیار ما است واحکام شرعی بر آن می‌چرخد و جزای بهشت و جهنم برای انسان بر اینگونه از کارها است یعنی آنچه انسان به خواست و ارادۀ خود انجام می‌دهد و با کوشش و اختیار خود به سویش می‌شتابد بر آن محاسبه می‌شود، اگر کارش نیکو باشد جزایش نیک است، و اگر کارش بد باشد جزایش بد است.

 مختار بودن انسان در قسمت بزرگی از کارهایش حقیقتی است که شرعاً و عقلاً مجادله بردار نیست، از جهت شرعی نصوص کتاب و سنت متواتر است، در اینکه به انسان امر می‌شود که مامورات را انجام دهد، و منهیات را ترک کند. و این نصوص بیشتر از آنند که ذکر شوند اما مختار بودن انسان در کارهایش از جهت عقل: برای هر انسان که خالی از هوا و غرض باشد واضح است که وقتی سخن می‌گوید وقتی که راه می‌رود، وقتی که می‌خورد و می‌آشامد، و هنگام انجام هر کاری از کارهایی که در حیطه اختیار او است، مختار است و مطلقاً مجبور و ناگزیر نیست و من هرگاه بخواهم سخن بگویم به طبیعت حال کسی من را بر این کار مجبور نمی‌کند و این سخن گفتن من تقدیر شده است، و معنی این سخن این است: با اینکه به اختیار خودم این کار را کرده‌ام مقدر است یعنی همراه با اختیار من در آنچه می‌گویم و درباره‌اش صحبت می‌کنم، ولی می‌توانم ساکت باشم تا برای کسی که در مختار بودن من شک دارد بیان کنم که من با اختیار خودم حرف می‌زنم.

بنابراین اختیار انسان از حیث واقعیت امری است که قابل مناقشه و مجادله نیست، و گرنه کسی که در این مسئله مجادله کند سفسطه می‌کند و در بدیهیات شک می‌اندازد و هرگاه انسان به این مرحله رسد گفتگو با او شایسته نیست.

پس اعمال انسان دو نوع می‌باشد: اختیاری و اضطراری. دربارۀ اعمال اضطراری حرفی نداریم، نه از ناحیۀ شرعی و نه از ناحیۀ واقعیت، و شرع تنها به امور اختیاری تعلق دارد و حقیقت این است و هرگاه این حقیقت را در گوش خود متمرکز کنیم آیۀ سابق را می‌توانیم بفهمیم: ﴿وَجَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً﴾ یعنی ما بر دل‌هایشان پرده‌انداخته‌ایم. و این «جعل» و قرار دادن (تکوینی) است و لازم است آیۀ سابق را یادآور شویم: ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا﴾ که این اراده در این آیه ارادۀ تکوینی است اما نه کسی که خداوند بر قلب او پرده می‌اندازد، از ناحیه مادی مثالش این است که انسان وقتی که آفریده می‌شود فقط با گوشتی نازک و تروتازه خلق می‌شود، سپس کم کم که بزرگ می‌شود گوشتش تندتر و استخوانش محکم‌تر می‌شود، ولی همۀ مردم این طور نیستند. مثلاً کسی که تمام وقت خود را صرف تحصیل و دانش‌اندوزی می‌کند، این یک نفر از چه ناحیه‌ای قوی می‌شود؟ عقلش قوی می‌شود، و مغزش در ناحیه‌ای که در آن مشغول تحصیل است و تمام کوشش خود را در آن به کار‌انداخته تقویت می‌شود، اما از ناحیۀ بدنی جسمش قوی نیست و عضلاتش رشد نمی‌کند، و عکس این‌هم کاملاً درست است، این شخص در ناحیۀ مادی کاملاً مشغول است، او هر روز با تمرینات ورزشی سر و کار دارد – چنانچه امروزه می‌گویند – چنین شخصی عضلاتش تند و محکم شده و جسدش قوی می‌شود و یک شکل و هیکلی به خود می‌گیرد، چنانچه گاهی آنها را به واقع می‌بینیم و گاهی هم عکس آنها را می‌بینیم، پس این پهلوانان که تمام جسدشان عضله و ماهیچه است، آیا این پهلوان همین طور آفریده شده است، یا اینکه این بنیۀ قوی با عضلات فراوان را کسب کرده است؟ این چیزی است که با تلاش و اختیار خود به آن رسیده.

این است مثال انسانی که در گمراهی ماندگار می‌شود و به ستیزه‌جویی و کفر و انکار ادامه می‌دهد تا به مرحلۀ «ران» می‌رسد و این پرده‌هایی که خداوند بر قلبشان قرار می‌دهد, نه به فرض خدا بر آنها و نه با ناچار کردن خدا آنها را، بلکه تنها براثر کسب و اختیار آنهاست، این قرار دادن (تکوینی) است که این مردم کافر خود باعث آن شده‌اند و به این نقطه می‌رسد که نادان‌ها گمان می‌کنند بر آنها فرض شده و حقیقت این است این قرار گرفتن پرده بر قلب، بر آنها واجب نشده و تنها به کسب دست آنها بوده و خداوند هیچگاه به بندگان خود ظلم نمی‌کند.

سوال 8

چگونه بر ما واجب است که قرآن کریم را تفسیر کنیم؟

جواب: خداوند تبارک و تعالی قرآن را بر قلب رسولش محمد ج نازل فرمود تا مردم را از تاریکی‌های کفر و جهل به سوی نور اسلام بیرون آورد؛ خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿الٓرۚ كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ لِتُخۡرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ١﴾ [إبراهیم: 1].

«الف، لام، را، این قرآن کتابی است که بر تو نازل کرده‌ایم تا مردم را از تاریکی‌ها بیرون آوریو به اذن پروردگارشان به به نور و به سوی راه خداوند عزیز و حمید (راهنمایی کنی)»، و خداوند رسولش محمد ج را بیانگر آنچه در قرآن است و مفسر و توضیح دهنده آن قرار داده است.

چنانچه می‌فرماید: ﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [النحل: 44].

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا اینکه چیزی را برای مردم روشن‌سازی که برای آنان فرستاده شده (که احکام و تعلیمات اسلامی است) و تا اینکه آنان (قرآن را مطالعه کنند و دربارۀ مطالب آن) بیندیشند».

بنابراین سنت رسول الله ج بیانگر ومفسر آنچه در قرآن آمده است می‌باشد و نیز سنت وحی است از طرف خداوند، خداوند متعال فرموده است: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4].

«محمد ج از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید، آن (چیزی که با شما در میان می‌گذارد) جز وحیی نیست که از سوی خدا به او وحی شده است».

و پیامبر ج نیز می‌فرماید: «الا انی اوتیت القرآن ومثله، الا یوشك رجل شبعان علی اریكته یقول علیكم بهذا القرآن، فما وجدتم فیه من حلال فاحلوه وما وجدتم فیه من حرام فحرموه! وان ما حرم رسول الله ج كما حرم الله»[[13]](#footnote-13) یعنی: آگاه باشید که به من قرآن وهمانند آن (یعنی سنت) داده شده است همانا نزدیک است کسانی باشند با شکم سیر بر تخت و جای خود بنشینند و بگویند: فقط به قرآن تمسک جویید، سپس هر چیزی را در قرآن یافتید که حلال است حلال بدانید و هرچه را حرام گردانیده حرام بدانید! (سپس رسول الله ج در پایان می‌فرماید): و به راستی آنچه را که رسول اللهج حرام کرده باشد مثل آن است که خدا حرام نموده است.

بنابراین اولین چیزی که قرآن کریم با آن تفسیر می‌شود سنت است و سنت عبارت است از گفتار، افعال و کردار و تاییدات رسول الله ج بعد ازتفسیر قرآن با قرآن وقرآن با سنت باید قرآن را با تفسیر اهل علم تفسیر کرد، که در راس آنها اصحاب رسول الله قرار دارد و پیشاپیش اصحاب اهل تفسیر عبدالله بن مسعودس قرار دارد به خاطر قدمت همراهی و همدمی او با رسول الله ج، و از سوی دیگر به علت عنایت و توجه خاصی که ایشان نسبت به سؤال دربارۀ قرآن و فهم و تفسیر آن داشته است، پس از ابن مسعود عبدالله بن عباسس در راس اهل تفسیر قرار دارد، و ابن مسعود دربارۀ او گفته است: «انه ترجمان القرآن» یعنی ابن عباس مترجم قرآن است، سپس بعد از این دو نفر هر صحابه‌ای که تفسیر آیه‌ای ازاو به اثبات رسیده باشد، و میان اصحاب بر سر تفسیر این آیه اختلاف نباشد – آن تفسیر را با رضایت و تسلیم می‌پذیریم و دریافت می‌کنیم، و اگر تفسیر آیه‌ای از سوی صحابه وجود نداشته باشد، در اینصورت بر ما واجب است تفسیر آن را از تابعینی دریافت کرد که به دریافت تفسیر از اصحاب رسول الله ج عنایت داشته‌اند، مثل سعید بن جبیر، طاووس و امثال این‌ها کسانی که به فراگیری قرآن از اصحاب شهرت دارند و خصوصاً از ابن عباس چنانچه ذکر شد.

و متاسفانه حالا بعضی آیات با رای یا با مذهب تفسیر می‌شوند، در حالی که دربارۀ تفسیر آن از پیامبر ج به ما رسیده است در حالی که بعضی‌ها بطور مستقل به تفسیر آیه پرداخته‌اند، و این مسئله بسیار خطرناکیست، که آیات قرآن، برای تایید و پشتیبانی از [رای یک] مذهب تفسیر شود، در حالی که علمای تفسیر [اصحاب و تابعین] به گونه‌ای دیگر آن را تفسیر کرده‌اند.

و ممکن است مثال برای آن ذکر کنیم و آن هم فرمودۀ خداوند است که می‌فرماید: ﴿فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِۚ﴾ [المزمل: 20].

«قرآن بخوانید هرچه برایتان ممکن و میسر است».

بعضی از مذاهب این آیه را به خود قرائت معنی‌ کرده‌اند یعنی (در تفسیر این آیه گفته‌اند) قرآنی که واجب است در هر نمازی خوانده شود، یک آیه طولانی یا سه آیۀ کوتاه است! این چنین گفته‌اند (در تفسیر این آیه). با اینکه حدیث صحیح از پیامبر ج وارد شده که می‌فرماید: «لا صلاة لمن لم یقرأ بفاتحه الكتاب»[[14]](#footnote-14) نماز بدون خواندن فاتحه الکتاب صحیح نیست. و در حدیث دیگر می‌فرماید: «من صلی صلاة لم یقرأ فیها بفاتحه الكتاب، فهي خداج، هي خداج، هي خداج، غیر تمام» هرکسی نماز بخواند و در آن فاتحه الکتاب را نخواند این نماز ناتمام است.

مفهوم و دلالت این دو حدیث با تفسیر مذکور آیه سابق زیر سؤال می‌رود، به ادعای اینکه مقصود آیه مطلق قرائت است، و نزد اهل این مذاهب، تفسیر قران جز با سنت متواتر, جایز و صحیح نیست، یعنی جایز نمی‌دانند تفسیر متواتر جز با متواتر، بنابراین دو حدیث سابق را رد کرده‌اند با تکیه بر تفسیر به رای یا به مذهب.

با اینکه تمام علمای تفسیر، بدون تفاوت میان متقدم و متاخر، بیان نموده‌اند که مقصود از آیۀ کریمه «فاقرؤا» یعنی:آنچه در توان دارید و برایتان میسر است از نماز شب بخوانید چون خداوند عزوجل این آیه را بمناسبت شب بیداری (تهجد) بیان فرموده است که می‌فرماید: ﴿۞إِنَّ رَبَّكَ يَعۡلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدۡنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيۡلِ وَنِصۡفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَۚ وَٱللَّهُ يُقَدِّرُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَۚ﴾ تا به اینجا می‌رسد که می‌فرماید: ﴿مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِۚ﴾ معنی آیۀ اول این است: پروردگار می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند نزدیک به دو سوم شب یا نصف و یا یک سوم آن را (نمی‌خوابید وبه عبادت می‌پردازید و) به نماز می‌ایستید، خدا است که اوقات شب و روز را دقیقاً تعیین می‌کند...

یعنی آنچه از نماز شب را که برایتان میسر است بجای آورید، سپس آیۀ مذکور به مقدار قرآنی که باید خصوصاً در نماز خوانده شود تعلق و پیوندی ندارد و تنها خداوند عزوجل برای مسلمان آسان گردانیده که هرچه آسان و میسر است بجای آورند، و بر آنها واجب نیست مثل رسول الله ج آنچه از نماز شب که او می‌خوانده است, بخوانند (چنانچه می‌دانید رسول الله ج یازده رکعت می‌خوانده‌اند).

این معنی آیه است و این عبارت در اسلوب زبان عربی از باب اطلاق جزءی از کل بر کل آن است ، پس «فاقرؤا» یعنی نماز به جای آورد، نماز کل است و خواندن قرآن در نماز جزء از نماز. و این بیانی است برای اهمیت این جزء در این کل. و این‌هم به دلیل آیه‌ای دیگر است که می‌فرماید: ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ﴾ [الإسراء: 78].

«نماز را چنانچه باید، بخوان به هنگام زوال آفتاب (از نصف روز که آغاز نماز ظهر است و امتداد آن وقت نماز عصر را نیز دربر می‌گیرد) تا تاریکی شب (که آغاز نماز مغرب است) و نماز صبح را بخوان».

 و معنی ﴿قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ﴾ نماز صبح است، بنابراین در اینجا هم جزء بر کل اطلاق شده است، این شیوه در لغت عربی مشهور است.

بر اساس آنچه گفته شد تفسیر این آیه از سوی علمای تفسیر بدون اختلاف بین علمای سلف و خلف، روشن شد و بنابراین رد این دو حدیث به ادعای اینکه حدیث آحاد است و تفسیر قرآن به حدیث آحاد جایز نیست, صحیح نمی‌باشد. چون اولاً این آیه با اقوال علمای آگاه به لغت عربی تفسیر شده است، ثانیاً حدیث پیامبر ج مخالف قرآن نیست، بلکه آن را تفسیر کرده و توضیح می‌دهد چنانچه در ابتدای این مطلب بیان شد، در حالی که این آیه ربط و ارتباطی به آنچه مسلمان باید در نمازش بخواند ندارد چه نماز فرض چه نماز نافله.

اما دو حدیثی که قبلاً ذکر شد، مفهوم‌شان روشن است و آن‌هم اینکه نماز نمازگزار بدون خواندن سورۀ فاتحه صحیح نیست: «لا صلاة لمن لم یقرأ بفاتحه الكتاب».

و «من صلی صلاة لم یقرأ فیها بفاتحه الكتاب، فهي خداج، هي خداج هي خداج، غیر تمام» یعنی این نماز ناقص است و کسی که از نمازش رو گردانی کند و نمازش را ناقص کند، نماز نخوانده است و در این وقت نمازش باطل است چنانچه این ظاهر حدیث اول است.

وقتی این حدیث برای ما روشن شد، اولاً در این هنگام به احادیثی که در کتاب‌های حدیثی از رسول الله ج روایت شده‌اند اطمینان داریم و ثانیاً به سندهای صحیح اعتماد می‌کنیم و دربارۀ احادیث رسول الله ج و در سند صحیح احادیث شک و گمان به فلسفۀ این گفته‌هایی که امروزه می‌شنویم به خود راه نمی‌دهیم که می‌گویند: «به احادیث آحاد اعتنا و اعتماد نمی‌کنیم مادامی که در احکام فقهی نباشند، و آنچه دربارۀ عقاید از احادیث آحاد آمده باشد قبول میکنیم چون عقاید بر احادیث آحاد اقامه نمی‌شود»، این گمان آنهاست, در حالی که پیامبر ج معاذس را به یمن ارسال کرد که اهل کتاب را به عقیدۀ توحید دعوت کند و او تنها یک نفر بود (بنابراین سخنان معاذ هم برای آنها حدیث آحاد بود).

و این مقدار توضیح کافی است برای مطلبی که می‌خواستم بیان کنم درباره اینکه: چگونه بر ما واجب است که قرآن کریم را تفسیر کنیم؟

وصلی الله وسلم وبارك علی نبینا محمد وآله وصحبه والتابعین لهم باحسان الی یوم الذین والحمدلله رب العالمین

1. - صحیح الترغیب و الترهیب (1/93-35). [↑](#footnote-ref-1)
2. - سلسله احادیث صحیحه (1803). [↑](#footnote-ref-2)
3. - صحیح الجامع الصغیر(7517). [↑](#footnote-ref-3)
4. - ارواء الغلیل (8/40/2373). [↑](#footnote-ref-4)
5. - صحیح الترغیب و الترهیب (1/92/34) و کتاب صلاه التراویح ص (75). [↑](#footnote-ref-5)
6. - مشکاه المصابیح (1، 64، 186). [↑](#footnote-ref-6)
7. - صحیح الجامع (1970). [↑](#footnote-ref-7)
8. - صحیح الجامع (1675). [↑](#footnote-ref-8)
9. - صحیح الجامع (2147). [↑](#footnote-ref-9)
10. - سلسه احادیث صحیحه (979). [↑](#footnote-ref-10)
11. - بخاری (3030) و مسلم (1740). [↑](#footnote-ref-11)
12. - سلسله احادیث صحیحه (2468). [↑](#footnote-ref-12)
13. - تخریج المشکاه شماره (164). [↑](#footnote-ref-13)
14. - صحیح الجامع (7389). [↑](#footnote-ref-14)